

تبیین خطای روشی ابوالفضل بر قعی در رد آیه استخلاف

سمیرا مهدی نژاد^۱

عبدالهادی فقیه زاده^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۵/۲۳ – تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۶/۱۶)

چکیده

آیه استخلاف، پنجاه و پنجمین آیه از سوره‌ی مبارکه نور است که خداوند در آن به آن دسته از اهل ایمان که عملی صالح دارند، بشارت به جانشینی حکومت صالحان، نشر و بسط دین حق و رسیدن به آرامش را می‌دهد. این آیه، از جمله آیاتی است که از آن، به قیام حضرت مهدی ع تأویل می‌شود. ابوالفضل بر قعی با برخورداری از پیشینه تعلق به مذهب شیعه و البته با سوق یافتن به گرایش تجدیدنظر طلبانه، عقایدی بر خلاف اصول اساسی تشییع مطرح و در این اصول تشکیک کرد. وی در کتاب "بررسی علمی در احادیث مهدی"، ضمن باب "الآیات المؤولة بقیام القائم"، سعی دارد نظر عموم مفسران شیعه بر این مطلب، که مصدق حکومت موعود در آیه استخلاف، حضرت مهدی ع و اصحاب ایشان است را دفع کند و در این مسیر با مغالطه در کلام علمای امامیه همچون شیخ طوسی در تبیان، طبرسی در مجمع البیان و ابوالفتوح در روح الجنان، آنان را با خود همسو نشان دهد. این مقاله در صدد است، با تطبیق تفسیرهای مذکور با اظهارات بر قعی، به تقد استدلالات وی در این زمینه پیردازد.

کلید واژه‌ها: آیه استخلاف، امام مهدی علیہ السلام، ابوالفضل بر قعی، احادیث مهدی

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشکده اصول الدین، (نویسنده مسئول)، s.mahdinezhad2@yahoo.com

۲. استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران.

۱- طرح مسئله

پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ، امر خلافت به خلفا منتقل شد و از آن زمان، این موضوع که انتخاب خلیفه ریشه در آیات و روایات دارد، یکی از دغدغه‌های دانشمندان اهل سنت بوده است. یکی از این آیات، آیه‌ی استخلاف (النور، ۵۵) است که در نظر متکلمان و مفسران اهل سنت جایگاهی ویژه در مبحث خلافت دارد و از جمله مستندات اصلی آنان در اثبات خلافت خلیفه‌ی نخست و دیگر خلفا به شمار می‌رود. اهل سنت کوشیده‌اند مفاد آیه را به گونه‌ای تحلیل کنند که از یک سو تنها بر خلفا منطبق شود و از سوی دیگر به رد و ابطال هر نوع تحلیل و تفسیری که امکان تطبیق بر غیر خلفا وجود داشته باشد پردازنند. آنان از این رو معتقدند عبارت «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در آیه استخلاف، خطاب به صحابه و حاضران در عصر نزول است (آل‌وسی، ۳۹۶/۹). در این میان ابوالفضل برقعی، عقیده‌ای شبیه به اهل تسنن دارد و با استدلالاتی مشابه، می‌کوشد که آیه را به خلفا تطبیق دهد و هم‌چون آل‌وسی امام مهدی ﷺ را به دلیل حاضر نبودن در عصر نزول، از مصادق‌های آیه خارج کند، اما سوالی که قابل طرح است آنکه استدلالهای برقعی و احیاناً هم‌فکران او بر چه قرائن و شواهدی استوار بوده و تا چه اندازه از جهت مبانی علمی قابل دفاع است؟ اهمیت این واکاوی در شرایطی است که احادیث شیعی هماهنگ با ظاهر آیه شریفه، قوم موعد را ائمه‌ی اطهار ﷺ و امام مهدی ﷺ و یاران آن حضرت معرفی می‌کند؛ ضمن آنکه شیعیان وقوع این وعده را در صدر اسلام باطل دانستند و تحقیق آن را به عصر ظهور امام مهدی ﷺ اختصاص می‌دهند. در این مقاله به تحلیل انتقادی دیدگاه ابوالفضل برقعی در این زمینه پرداخته شده است.

۲- آیه استخلاف و سبب نزول آن

آیه استخلاف، آیه‌ی پنجاه و پنجم از سوره‌ی نور است که می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ

لَيُمَكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيَبْدَلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ
بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.

در سبب نزول این آیده است: زمانی که پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان به مدینه هجرت کرده و در پناه انصار قرار گرفتند و کفار بر علیه آنان دست به شمشیر بردن؛ چنان که ناچار شدند شب‌ها نیز با سلاح به سر برند و تحمل این وضعیت برای ایشان سخت بود. بعضی از مسلمانان پرسیدند تا چه زمانی این وضعیت ادامه خواهد یافت و آیا زمانی خواهد رسید که اطمینان و آرامش بر ما حکم فرما گردد و جز از خداوند، از کسی نه راسیم؟! آیه‌ی شریفه نازل شد و به آنان بشارت داد که چنین زمانی فرا خواهد رسید. (واحدی، ۳۳۸؛ طبرسی، ۲۳۹/۷؛ غازی عنایه، ۲۹۰) در حقیقت، وعده‌ی خداوند است برای مؤمنانِ دارای عمل صالح که به زودی جامعه‌ی صالحی مخصوص به خودشان برایشان تدارک می‌کند، زمین را در اختیارشان می‌گذارد و دینشان را در زمین ممکن می‌کند و امنیت را جایگزین ترس قرار می‌دهد. امنیتی که در آن، دیگر از منافقان و مکر آنان و از کفار و کارشکنی‌هایشان بیمی نداشته باشند تا خداوند را آزادانه عبادت کنند و چیزی را شریک او قرار ندهند. (طباطبایی، ۱۵۱/۱۵)

صرف نظر از سبب نزول آیده‌ی مذکور، بر اساس قاعده‌ی جری و تطبیق، آیده‌ی استخلاف هم‌چنان جاری است و علاوه بر سبب نزول آن، می‌تواند اشاره به قومی داشته باشد که در آینده خواهد آمد. "جری و تطبیق" مسئله‌ای است که در طول تاریخ تفسیر، بیشتر فقهاء، دانشمندان علوم قرآنی و مفسران، به حقیقت آن معتقد بوده و در کتاب‌های خود به آن اشاره کرده و بر طبق آن عمل کرده‌اند (مجلسی، ۳۴۵/۲؛ لیکن به عنوان یکی از اصطلاحات تفسیر و علوم قرآنی در میان مفسران معاصر و عمدتاً مفسران و قرآن پژوهان ایرانی رایج شده و نخستین بار علامه طباطبایی با برداشت از اخبار جری این اصطلاح را به کاربرد و آن را در معنای تطبیق یک امر کلی بر مصدق بارز آن استعمال کرد. (طباطبایی، ۴۱/۱ و ۴۲—۱۵۳) مقصود از این قاعده این است که قرآن کریم از حیث انتباخ بر مصادیق متعدد وسعت

دارد و به موارد نزول آیات اختصاص ندارد؛ بلکه در هر موردی که به لحاظ ملاک با مورد نزول متعدد باشد، جاری می‌گردد؛ مانند مثال‌هایی که خاص موارد اولیه نیستند. بلکه در هر چیز که مناسبتش محفوظ باشد، جاری می‌شوند. (طباطبایی، ۶۷/۳)

با این توضیح، در این آیه، سه بشارت متوجه مسلمانانی است که دارای دو صفت "ایمان و عمل صالح" باشند:

- ۱- جانشینی حکومت صالحان روی زمین
- ۲- استقرار دین حق و مورد رضایت آنان
- ۳- تبدیل شدن خوف آنان به امنیت [تا] فقط خدا را بپرستند [و] هیچ چیزی را شریک او نگیرند.

۳- مراد از امت‌های پیشین در آیه استخلاف

نظرات مفسران درباره عبارت "کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ" را که مسلمانان جانشین چه کسانی می‌شوند، می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

۱- جانشینی پیامبران گذشته: بعضی مراد از استخلاف در این آیه را، خلافت پیامبرانی مانند آدم، موسی، داود، سلیمان و... دانسته و مستند خود را آیاتی از قرآن قرار داده‌اند؛ چنان‌که درباره خلافت حضرت آدم در آیه سی از سوره‌ی بقره آمده است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيقَةً...» و نیز خطاب به حضرت داود آمده: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...». (سوره ص، ۲۶) (طبرسی، ۱۶۹/۱۴؛ قرشی، ۲۴۷/۷؛ ابوالفتوح رازی، ۲۴۰/۷)

۲- جانشینی قوم بنی اسرائیل: غالب مفسران، مراد از استخلاف را جانشینی قوم بنی اسرائیل بیان کرده‌اند که بعد از نابودی فرعونیان، حکومت صالحان را ایجاد کردند. (شاه عبدالعظیمی، ۲۷۵/۹؛ آلوسی، ۳۹۳/۹؛ واحدی، ۷۶۸/۲ و ...)

۳- جانشینی مؤمنان امت‌های گذشته: بعضی دیگر مانند جمال الدین قاسمی و یا

علامه طباطبائی این جانشینی را مربوط به مؤمنین از امّت‌های پیشین دانسته‌اند. علامه طباطبائی تعبیر "الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ" را متناسب انبیاء ندانسته معتقد است که مراد از خلفای قبل، مؤمنان امّت‌های گذشته‌اند که خداوند کفار و منافقین آنان را هلاک کرد و مؤمنان خالص ایشان را نجات داد؛ مانند قوم حضرت نوح، هود، صالح، شعیب و... هستند.

(طباطبائی، ۱۵۱/۱۵؛ قاسمی، ۴۰۳/۷).

۴- مراد از مؤمنان و حکومت موعود در آیه استخلاف

در تفاسیر شیعه و سنی در مجموع چهار نظریه از سوی مفسران، درباره‌ی اینکه منظور از مؤمنین در عبارت "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" چه کسانی است و وعده‌ی الهی شامل چه اشخاصی می‌شود، بیان شده است.

۱- پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ: غالب مفسران شیعه، آیه را در مورد حکومت حضرت مهدی دانسته‌اند. برای نمونه طبرسی با استناد به روایاتی از امام سجاد و امام صادق علیهم السلام، منظور از آیه را پیامبر اکرم و اهل بیت ﷺ می‌داند که آیه به آن‌ها مژده حکومت می‌دهد و در زمان قیام حضرت مهدی این خواهند شد. (کوفی، ۲۸۸؛ طبرسی، ۲۴۰/۷؛ قیسی عاملی، ۴۴۳/۳)

۲- پیامبر اکرم ﷺ و صحابه: بعضی معتقدند منظور از آیه پیامبر اکرم ﷺ و صحابه هستند که با پیروزی بر دشمنان، حکومت پیدا کرده و وارثان زمین گشتند. (مانند زمخشری، ۲۵۱/۳؛ ابن‌ابی‌حاتم، ۲۶۲۷/۸)

۳- خلفای راشدین: بسیاری از مفسران اهل سنت معتقدند مصدق حکومت موعود، در خلاف خلفای راشدین ظاهر شده است؛ زیرا آنان سرزمین‌های بزرگی را فتح کردند و دین را نشر دادند و امنیت را بر جامعه اسلامی حاکم گردانند. (مانند فخر رازی، ۴۱۳/۲۴؛ آلوسی، ۳۹۵/۹؛ نحاس، ۱۰۱/۳)

۴- مؤمنان دارای عمل صالح: علامه طباطبائی با رد تبیین شخص خاصی برای منظور

آیه معتقد است، آیه شریفه درباره بعضی از افراد امّت اسلامی و نه همه آنان است و هیچ دلیلی بر اینکه مقصود از آیه فقط رسول اکرم ﷺ یا صحابه و یا اهل بیت ﷺ باشند، وجود ندارد؛ بلکه هر فردی که ایمان و عمل صالح داشته باشد می‌تواند منظور نظر آیه قرار بگیرد. (طباطبایی، ۱۵۴/۱۵) علامه طباطبایی بعد از بیان ویژگی‌های جامعه مطلوب مورد نظر آیه، با استناد به بعضی از روایات، تشکیل چنین جامعه‌ای را فقط در زمان مهدی موعود قابل تحقق می‌داند. (همانجا، ۱۵۵/۱۵)

۵- برقعي و تفسير به رأى دانستن موعود بودن مهدى ﷺ در آيه استخلاف

بعد از حصر مشروطه و همزمان با اوج گيری گرايis به غرب، فعالیت‌های در عرصه انتقاد از دین تحت عنوان خرافه‌زدایی از فرهنگ عامه آغاز شد. (بصیرت منش، ۱۳۶-۱۳۷) شريعت سنگالجي يكى از اين افراد بود که در آراء خود قرابت زيادي با سيد ابوالفضل برقعي داشت. برقعي متولد ۱۲۸۷ و متوفاي ۱۳۷۰ شمسى است که از برخى عقاید مسلم و قطعى شيعه فاصله گرفت و به انکار بسیاری از احاديث پرداخت. او با انتقاد شدید نسبت به كتاب‌های شيعي از جمله الكافي، بحار الأنوار، مفاتيح الجنان و امثال آن، آنها را مملو از احاديث ضد عقل و قرآن معرّفى کرد و در كتاب "بررسی علمی در احاديث مهدی" به رد روایات مربوط به آيات مهدويت در قرآن پرداخت و گاه از لحاظ سند و گاه از حيث متن، آنها را بى اعتبار جلوه داد. (نک: برقعي، بررسی علمی در احاديث مهدی)

برقعي پس از ذکر آیه استخلاف در كتاب خویش، موعود دانستن مهدى ﷺ در آیه استخلاف را سوء استفاده خوانده می‌نویسد: «آیه فوق که به استخلاف شهرت یافته، از آياتی است که مانند آیه ۵ و ۶ سوره قصص و آیه ۳۲ و ۳۳ سوره توبه و آیه ۱۰۵ سوره انبیاء، بسیار مورد سوء استفاده و تفسیر به رأى قرار می‌گيرد، لذا ضروری است که بیش از سایر آيات، در مورد آن تأمل شود». وی سپس خواننده را به كتاب دیگر خود ارجاع می‌دهد: «نک: برقعي، عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، باب ۷۰، ح ۳ نيز همو، بررسی علمی در احاديث مهدی، باب الآيات الموقّلة بقيام القائم، ۱۸۰.

برقعی برای اثبات عقیده‌ی خود، مبنی بر این که موعد در آیه مزبور، امام مهدی علیه السلام نیست، دلالتی ارائه کرده است که در ابتدا با عنوانین زیر ذکر شده و سپس با بیان نکات علمی، بطلان هر کدام از آن‌ها را نشان داده خواهد شد.

۵-۱. در هم آمیختن معانی مختلف واژه‌ی "استخلاف"

برقعی در کتاب "عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول"، معانی مختلفی از واژه‌ی "خلف" را درهم آمیخته و در معرض دید خواننده قرار می‌دهد؛ آیاتی که اشتقاقات مربوط به این واژه در آن‌ها به کار رفته است، پشت سر هم آورده و سپس این‌چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «هر عاقل منصفی به سادگی می‌فهمد که این جانشینان به جای کسانی نشسته‌اند که هم نوع خودشان و دارای سنتیت با ایشان بوده‌اند، فی‌المثل تردید نیست که حضرت داوود عليه‌السلام جانشین ستمگرانی از قبیل «جالوت» شده که در حکومت بر مردم، تابع هوای نفس بوده‌اند. نه اینکه داود جانشین و خلیفه خدا شده باشد. اگر منظور جانشین خدا بود، می‌باشد قرآن برای انصراف ذهن از معنای قریب آیه‌ای که به زبان قوم پیامبر نازل گردیده، قرینه‌ای در آیه قرار می‌داد، در حالی که آیات از هرگونه قرینه‌ای که موجب انصراف ذهن از معنای قریب گردد، عاری است. از این رو بر مدّعی است که بینه‌ای اقامه کند که منظور آیه نه آن معنایی است که از الفاظ دریافت می‌شود». (برقعی، عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، بی‌تا، باب ۷۰ [انَّ الْأَئِمَّةَ لِهُنَّا خَلْفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَرْضِهِ وَابْوَابِهِ الَّتِي مِنْهَا يَؤْتَى]. ۴۸۱) ابن فارس در معجم مقاییس، سه معنای کلی برای استخلاف و ریشه آن خلف و در نتیجه خلیفه در نظر گرفته است:

- ۱- جانشین: به این معنی که چیزی بعد از چیزی بباید و آن را اقامه کند: "آن یجیء شیء بعد شیء یقوم" مانند این که بگویند: او خلف و جانشین خوبی برای پدرش است: "هو خَلَفٌ صِدْقٌ مِّنْ أَيْبِهِ". خلیفه را از آن جهت خلیفه می‌گویند که بعد از طرف اول آمده و قائم مقام او می‌شود: "إِنَّمَا سُمِّيَتْ خَلَافَةً لِأَنَّ الثَّانِي يَجْحِيءُ بَعْدَ الْأَوَّلِ قَائِمًا مَّقَامَهُ"

۲- پشتسر آمدن: خَلَافُ قدَّام مانند این که مشهور است که می‌گویند: این پشت سر من و این جلوی من است: یقال: "هذا خلفي، و هذا قدامي و هذا مشهور"

۳- متغیر شدن: تغییر کردن: التغيير مانند این که بوى دهان کسی تغییر کند: "خَلَفُ فُوهِ إِذَا تَغَيَّرَ" و یا این که فردی به وعده‌ای که کرده است، عمل نماید: "و یقال وَعْدَنِي فَأَخْلَقْتُه" (ابن فارس، ۲۱۰/۲-۲۱۱)

هم چنین فیوی می‌به صراحت، کاربرد "استَخْلَفْتُه" را جعل خلیفه می‌داند و می‌گوید: «(استَخْلَفْتُه) جَعَلْتُهُ خَلِيفَةً»؛ یعنی: «او را خلیفه قرار دادم». سپس اضافه می‌کند که خلیفه به معنای سلطان اعظم است و هم می‌تواند در معنای فاعلی و هم در معنای مفعولی قرار بگیرد. اگر فاعلی باشد، از این‌روست که بعد از کسی [که جانشین اوست] می‌آید. هم چنین اگر در معنای مفعولی باشد، خداوند او را خلیفه قرار داده است: «أَمَّا (الْخَلِيفَةُ) بِمَعْنَى السُّلْطَانِ الْأَعْظَمِ فَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فَاعِلًا لِإِنَّهُ (خَلَفٌ) مَنْ قَبْلَهُ أَيْ جَاءَ بَعْدَهُ وَ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مَفْعُولًا لِإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَهُ (خَلِيفَةً) أَوْ لِإِنَّهُ جَاءَ بِهِ بَعْدَ غَيْرِهِ كَمَا قَالَ تَعَالَى «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ». (فیوی می، ۱۷۸/۲)

با دقّت در سخن فیوی می، کلام بر قعی باطل می‌شود؛ زیرا بر قعی مدعی است که آدم و داود علیهم السلام "خلیفه الله" نیستند: «تردید نیست که حضرت داود علیهم السلام جانشین ستمگرانی از قبیل «جالوت» شده که در حکومت بر مردم، تابع هوای نفس بوده‌اند. نه اینکه داود جانشین و خلیفه خدا شده باشد». اما فیوی می در این باره می‌نویسد: «قَالَ بَعْضُهُمْ وَ لَا يُقَالُ (خلیفه الله) بِالْإِضَافَةِ إِلَّا لَآدَمَ وَ دَاؤِدَ لِوُرُودِ النَّصْبِ بِذِلِكَ وَ قَيْلَ يَجُوزُ، وَ هُوَ الْقِيَاسُ...»؛ یعنی: «بعضی می‌گویند به کار بردن لفظ "خلیفه الله" جز برای حضرت آدم و حضرت داود که در مورد آنان نص وجود دارد، جایز نیست. برخی دیگر نیز معتقدند که جایز است [که لفظ "خلیفه الله" برای هر کس دیگر به کار برده شود و از این باب مقایسه‌شان (صالح) با پیامبران است] و این یک قیاس است...».

بر قعی، خود از معنای ظاهر دست کشیده و معنایی دیگر ارائه می‌دهد و آن‌گاه دیگران

را متهم به تحمیل معنای خود بر آیه کرده و می‌گوید: «از این رو بر مدّعی است که بینهای اقامه کند که منظور آیه نه آن معنایی است که از الفاظ دریافت می‌شود»!

۲-۵. خلاف نمایی کلام شیخ طوسی در بیان برگعی

برگعی با ذکر نام شیخ طوسی و نگارش جملاتی چند، وانمود می‌کند که نظر شیخ با او همسو است و در این باره می‌نویسد: «شیخ طوسی در تفسیرش موسوم به «التبيان» فرموده در این آیه خدای متعال به مؤمنین و نیکوکاران از اصحاب پیامبر وعده داده که آنان را در این سرزمین مشرکین، جانشین و حاکم سازد همچنان که بنی اسرائیل را در منطقه شام پس از نابود کردن زورگویان، اسکان داد و این استخلاف و تمکن در زمان پیامبر اکرم ﷺ تحقق یافت که دشمنانش شکست خوردهند و دعوت آن حضرت آشکارگردید و دینش کمال یافت و نعمت الله از این که بگوییم خداوند دینش را برای رسول اکرم در زمان حیاتش [قول شیخ طوسی درست است مشروط بر این که با توجه به لفظ «منکم» اصحاب پیامبر ﷺ را که آنها نیز مخاطب آیه و مرجع «کُم» بوده‌اند، مشمول وعده الهی بداند، چنان‌که حضرت علی آنها را مشمول وعده الهی دانسته است] تمکن نبخشید تا بعد از او کسانی دیگر تمکن دین او را فراهم کردند». (برگعی، بررسی علمی در احادیث مهدی، باب الآیات المؤوّله بقیام القائم، ۱۸۰)

همو در پانوشت می‌نویسد: «مخفی نماند که مفسّرین شیعه از جمله شیخ طوسی و ابوالفتوح رازی و ... این قول را که آیه فوق، راجع به مهدی است آورده‌اند اما باید توجه داشت که او لا شیخ طوسی قول اوّل را در صدر اقوال دیگر آورده و برای آن استدلال کرده و ثانیاً از قول دوم دفاع نکرده است و اعتراف کرده که قول دوم مورد اتفاق مفسّرین نیست...». (همانجا، پانوشت ص ۱۸۰)

حال آن‌که با تّنّی در برخی آثار شیخ طوسی، می‌توان به صورت اجمالی به نظر شیخ درباره‌ی آیه‌ی ۵۵ از سوره‌ی مبارکه‌ی نور پی بُرد. نظراتی که به طور قطع، با مطلبی که

برقعی ادعا می‌کند و آن را به شیخ نسبت می‌دهد، متفاوت و بلکه در سوی مخالف است.

برای نمونه در ذیل، به چهار مورد اشاره می‌شود:

۱-۲-۵. کلام شیخ در تبیان

برخلاف ادعای برقعی، شیخ طوسی در تبیان، این کلام را که گفته‌اند: مقصود از "وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" خلفای راشدین هستند، و بر این نظر اجماع مفسرین وجود دارد را رد کرده و وعده‌ی توضیحات مفصل‌تر را به کتاب الإمامه می‌دهد. نه این‌که گفته باشد، تأویل این آیه به حضرت مهدی ع مورد اتفاق مفسرین نیست به این صورت که:

«وَ لَوْ سَلَمْنَا أَنَّ الْمَرَادَ بِالْاسْتِخْلَافِ الْإِمَامَةَ لِلَّزْمِ أَنْ يَكُونَ مَنْصُوصًا عَلَيْهِمْ، وَ ذَلِكَ لَيْسَ بِمِذْهَبِ أَكْثَرِ مُخَالِفِيهِنَّا، وَ إِنْ اسْتَدَلُوا بِذَلِكَ عَلَى صَحَّةِ إِمَامَتِهِمْ احْتَاجُوا أَنْ يَدْلُوا عَلَى ثَبَوْتِ إِمَامَتِهِمْ بِغَيْرِ الْآيَةِ، وَ انْهُمْ خَلْفَاءِ الرَّسُولِ حَتَّى تَتَنَاهُلُهُمُ الْآيَةُ. فَانْقَالُوا: الْمُفَسِّرُونَ ذَكَرُوا ذَلِكَ. قَلَّنَا: لَمْ يَذْكُرْ جَمِيعُ الْمُفَسِّرِينَ ذَلِكَ ... وَ قَالَ أَهْلُ الْبَيْتِ ع إِنَّ الْمَرَادَ بِذَلِكَ الْمَهْدِي ع... وَ قَدْ اسْتَوْفَيْنَا مَا يَتَعَلَّقُ بِالْآيَةِ فِي كِتَابِ الْإِمَامَةِ، فَلَا نَطْوُلُ بِذَكْرِهِ - هَاهُنَا - وَ قَدْ تَكَلَّمْنَا عَلَى نَظِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ ...». (طوسی، ۷/۴۵۷)

۱-۲-۶. کلام شیخ در تلخیص الشافی

مطلوب مندرج در کتاب الشافی^۱ بی‌شک مورد تأیید و نظر شیخ طوسی قرار داشته و بر همین اساس، اقدام به نوشتن تلخیص الشافی نموده است؛ کتابی که خود در مقدمه‌ی آن، اذعان دارد علاوه بر تلخیص، مطالبی به آن افروده است. (طوسی، تلخیص از شافی، ۶۱). در این کتاب بعد از ذکر آیه‌ی مورد گفتگو، با دو کلید واژه‌ی "تمکن" و "استخلاف"

۱. الشافی فی الْإِمَامَةِ وَ ابْطَالِ حَجَّ الْعَامِهِ، کتابی کلامی درباره امامت تألیف سید مرتضی علم الهدی (۳۵۵ق-۴۳۶ق). سیدمرتضی این کتاب را در پاسخ به شباهت قاضی عبدالجبار معزلی درباره امامت نوشت.

بحث آغاز می شود و وجهات کلام مخالفین - که می گویند تمکن و استخلاف در زمان خلفای سه گانه صدر اسلام اتفاق افتاد - تبیین و سپس با استدلالاتی استوار، این معنا را که آیه، منظوری جز "امامت" دارد، رد می شود: اوّل این که بر اساس محتوا آیه، این تمکن و استخلاف مختص مؤمنینی است که عمل صالح دارند و ابتدائاً این ایمان باید اثبات شود. دوم این که [می گویند] مراد از استخلاف، امامت و خلافت نیست؛ و بلکه معنا این است که استخلاف به معنای "در پی امّت‌های گذشته آمدن" است. در پاسخ می گوید اگر این طور باشد، این استخلاف تا زمان حکومت عمر و ابوبکر به تأخیر نیفتد اما است بلکه در ایام رسول خدا بود که از طرفی جانشین امّت‌های پیشین گردید و از سویی صاحب پیروزی‌ها و انتشار دین و ... گردید. و پناه می بریم به خدا از این که بگوییم که خداوند دینش را برای پیامبر تمکن نکرده است! از طرفی دیگر، تمکن به معنای کثرت فتوح و غلبه بر بُلدان نیست؛ که اگر این طور باشد دین تا به امروز تمکنی پیدا نکرده است؛ چرا که کثرت فتوح مسلمانان وجود ندارد و سرزمین‌های بسیاری از کفار موجود است که توسط مسلمانان فتح نشده است. چه این که بنی امیه بلادی را فتح کرد که عمر و ابوبکر موفق به فتح آن‌ها نشده بودند!

وجه دیگر آن که برهان شما برای اثبات این که تمکن درباره خلفای سه گانه است، چیست؟ و اگر در جواب بگویند که ما تمکن را جز در ایام این سه خلیفه نیدیده‌ایم، می گوییم اگر مراد تنها فتوحات باشد، که زمان پیامبر خدا نیز موجود است. اگر هم بگویند که ما ننیدیم کسی قائم مقام و جانشین پیامبر باشد، الا خلفای سه گانه، به آن‌ها می گوییم شما بحث را بر امامت بار کرده‌اید و اگر این طور است، دیگرانی نیز جانشین پیامبر شده‌اند... شما مدعی هستید که مفسرین بر این سخن اجماع دارند که منظور از "الذین آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ"، خلفای راشدین هستند؛ حال آن که افرادی همانند مجاهد و ابن عباس، نظر به امّت رسول خدا دارند و نیز علمای اهل بیت به قیام اهل بیت علیهم السلام معنا

کردند؛ این مسئله خود، ادعای اجماع را باطل می‌کند.^۱ (طوسی، تبیان، ۱۱۲/۳-۱۱۵)

۵-۲-۳. کلام شیخ در مصباح المتهجد و سلاح المتعبد

شیخ طوسی به عنوان یک محدث رجالی، در این کتاب زیارتی واردہ از ناحیه‌ی امام صادق علیه السلام در روز عاشورا نقل می‌کند که در آن آمده است:

«روَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَيَّانَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ... ثُمَّ أَرْفَعْتُ يَدِيْكَ وَأَقْنَتُ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَقُلْ... اللَّهُمَّ... وَاجْعَلْ لَهُمْ أَيَّامًا مَسْهُودَةً وَأَوْقَاتًا مَحْمُودَةً مَسْعُودَةً تُوْشِكُ فِيهَا فَرَجَهُمْ وَتُوْجِبُ فِيهَا تَمْكِيْهُمْ وَنَصْرَهُمْ كَمَا ضَمِنْتَ لِأُولَئِكَ فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَلِمُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيَمْكَنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» اللَّهُمَّ فَاكْشِفْ غُمَّتَهُمْ يَا مَنْ لَا يَمْلِكُ كَشْفَ الضُّرِّ إِلَّا هُوَ يَا أَحَدُ يَا حَمْ يَا قَيْوَم». (طوسی، ۷۸۲/۲-۷۸۵)

توضیح آن که شیخ، با تأیید این دعا، - همان‌گونه که آمده است - این مسئله را که آیه مذکور درباره‌ی حضرت مهدی علیه السلام می‌دارد.

۵-۲-۴. کلام شیخ در الغیبه

شیخ طوسی در بخش رد واقفیه، روایتی طولانی از امام صادق علیه السلام آورده که در آن، ابتدا حضرتش سخنانی درباره‌ی علت طولانی شدن غیبت حضرت مهدی می‌فرماید. غیبیتی که موجب می‌شود حق مغض و ایمان خالص از غیر آن معلوم شود و هر کسی از شیعیان که طینت ناپاکی دارد و نیز کسانی که ممکن است چون استخلاف و تمکین و امنیت منتشره در عهد قائم علیه السلام را احساس کنند، نفاق ورزند، از دین بیرون رود. سپس مفضل از حضرتش

۱. «وَاسْتَدْلُوا أَيْضًا عَلَى ذَلِكَ بِقولِهِ تَعَالَى: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...» فَلَمْ نَجِدْ هَذَا التَّمْكِنَ وَالاستِخْلَافَ فِي الْأَرْضِ... ثُمَّ الْمَرَادُ بِالاستِخْلَافِ هُاهُنَا لَيْسُ هُوَ الْإِمَامَةُ وَالخِلَافَةُ عَلَى مَا ظَنُوهُ - بَلِ الْمَعْنَى فِيهِ بِقَوْمٍ فِي أَثْرِ مَنْ مَضَى مِنَ الْقَرْوَنِ وَجَعَلَهُمْ عَوْضًا مِنْهُمْ وَخَلْفًا...».

درباره‌ی قول نواصب، مبنی بر این‌که معتقد‌ند این آیه مربوط به خلفای راشدین است، پرسش می‌شود. آن حضرت می‌فرماید: «خداؤند قلوب نواصب را هدایت نمی‌کند، چه زمانی دینی که خدا و رسولش از آن خشنود بوده‌اند متمکن و استوار و برقرار بوده و امنیت در میان امت منتشر و خوف از قلوبشان رخت بربسته و شک از سینه‌های آنها مرتفع شده است؟ آیا در عهد آن خلفای سه‌گانه؟ یا در عهد علیؑ که مسلمین مرتد شدند و فتنه‌هایی برپا شد و جنگ‌هایی بین مسلمین و کفار به وقوع پیوست؟».^۱ (طوسی، الغيبة، ۱۷۰-۱۷۱)

خلاصه آن‌که، شیخ طوسی در آثار مختلف مكتوب خویش، بر خلاف ادعای بر قعی مصدق و عده داده شدگان در این آیه را امام مهدی و یاران ایشان می‌داند و در این باب در مواضع مختلف، استدلال کرده است. (همانجا)

۵-۳. مغالطه بر قعی در ارائه نظر طبرسی

بر قعی هم چنین سخن طبرسی را موافق خود جلوه داده و در پانوشت می‌نویسد: «... شیخ طبرسی نیز قول اوّل را قبل از سایر اقوال آورده است...». (همانجا، پانوشت ص ۱۸۰) وی با بیان جمله‌ی: «شیخ طبرسی نیز قول اوّل را قبل از سایر اقوال آورده است»، به خواننده چنین القا می‌کند که نظر نهایی مرحوم طبرسی با نظر او مطابقت دارد. حال آن‌که روال کار مفسّرین همیشه این نیست که نظر مختار خود را در قالب آوردن نخستین قول بیان کرده باشد. چنان‌که درباره آیه مورد بحث، طبرسی در تفسیر خود، پس از نقل تمامی اقوال گفته شده ذیل این آیه‌ی شریفه، به ذکر قول معصومان ﷺ از این آیه - که همانا تأویل این آیه به حکومت حضرت مهدیؑ است - می‌پردازد و اعلام می‌دارد که: «تمام ائمه طاهرين بر اين مطلب اجماع دارند و اجماع آنها حجت است. زيرا رسول خدا فرمود: "من در میان شما دو يادگار گران‌بها باقی می‌گذارم: كتاب خدا و عترتم. از هم جدا

۱. شیخ طوسی پس از نقل حدیث بیان می‌کند: «و الأخبار في هذا المعنى أكثر من أن تحصى ذكرنا طفاف منها لئلا يطول به الكتاب...» (همانجا).

نمی‌شوند تا بر سر حوض بر من وارد شوند" و انگهی هنوز مسلمانان و مؤمنین در روی زمین قدرت کامل پیدا نکرده‌اند. بنابراین باید در انتظار روزی بود که خداوند به این وعده خود جامه عمل بپوشد زیرا خدا خلف وعده نمی‌کند». (طبرسی، ۷/۲۴۰)

۵-۴. مغالطه برقعی در ارائه نظر ابوالفتوح رازی

برقعی، طی عبارت «ابوفتوح رازی نیز قول اوّل را اقوی دانسته است»، سخنی را به این مفسّر نسبت می‌دهد و حال آن که ابوالفتوح بر خلاف ادعای برقعی، پس از تقسیم اقوال مختلف درباره‌ی این آیه به سه قول، با استدلالاتی متقن، آیه را مربوط به ظهور مهدی علیه السلام می‌داند. (همان، پانوشت ص ۱۸۰)

برخلاف مدعای برقعی، ابوالفتوح می‌گوید: سه قول در باب این که مراد آیه از افرادی که در زمین بدون خوف مکنن می‌باشد، چه کسانی هستند وجود دارد: (ابوفتوح رازی، ۱۴/۱۶۹-۱۷۴)

۱- کسانی که معتقدند مراد از آنان، تمامی امّت پیامبر هستند که خداوند آنان را خلیفه امّت‌های گذشته کرده است. همان‌طور که خداوند زمین را از وجود جان پاک کرد و به آدم علیه السلام داد، زمین را از کافران و امّت‌های گذشته پاک کرد و به امّت محمد داد.

۲- و بعضی گفته‌اند: مراد صحابه‌ای هستند که بعد از رسول خدا خلافت کردند [که عبارتند از: ابو بکر و عمر و عثمان و علی]. از آن‌رو که خداوند در عهد ابوبکر، بعضی ولایات عرب فتح شد و در عهد عمر، بعضی از ولایات عجم.

۳- قول دیگر، قولی است که در تفسیر اهل‌البیت علیهم السلام آمده است که: مراد به این خلیفه، صاحب الزّمان است که رسول خدا از خروج او در آخر الزّمان خبر داده و او را مهدی خوانده است.^۱ همو که مسلمانان بر او اجماع دارند و تنها اختلاف، بر سر تعیین مصداق عینی است.

ابوفتوح سپس به بررسی و نقد اقوال می‌پردازد که شامل نکات زیر است:

۱. نک: چرا بیان تعبیر «بعثت» برای قیام حضرت مهدی علیه السلام در روایات فریقین، سمیرا مهدی‌نژاد - زهره اخوان مقدم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، صص ۱۹۹ تا ۲۲۸.

- ۱- اگر ظاهر آیه - وجود واژه‌ی " وعد" در آیه - نبود، قول اوّل نزدیکترین قول به معنای آیه به نظر می‌رسید. چه آن‌که « وعده»، به مسئله‌ای اطلاق می‌شود که هنوز اتفاق نیفتاده است و اگر منظور، امّت رسول خدا - که نقداً موجود هستند - بود، وعده معنایی نداشت. [ردّ قول نخست]
- ۲- خداوند در این آیه، استخلاف را به خود نسبت داده است؛ چنان‌جه استخلاف امّت پیشین را نیز به خود نسبت داده است. [ردّ قول دوم]
- ۳- تمکین از آن دین پسندیده و نیز تبدیل خوف به امن، به حدّی نیست که خداوند در این آیه به آن وعده داده است. [ردّ قول دوم]
- ۴- برخی قائلند که خلافت - بدون این‌که اختیار بندگان در آن دخیل باشد - به نص ممکن است (قائلان به امامت علیؑ و فرزندان او) و برخی معتقدند که خلافت، با اختیار بندگان صورت می‌پذیرد (قائلان به امامت صحابه).
- ۵- در این میان، برخی [اندکی از صحابه] نیز قائلند که خلافت با استخلاف خداوند اتفاق می‌افتد و درباره‌ی امامت صحابه، نص وجود دارد. که این قولی نادر و شاذ است. اگر چنین نصّی وجود داشت، دیگر نیازی به اجماع امّت بر انتخاب ابوبکر - به ادعای قائلان این قول - و نیز وصیّت ابوبکر برای امامت عمر و هم‌چنین تشکیل شورای شش نفره برای انتخاب خلیفه‌ی سوم به دستور عمر نبود.
- ۶- خداوند در قرآن مجید، آدم، داود و هارون عليهما السلام را به عنوان خلیفه معرفی می‌نماید. اگر چنین نصّی درباره‌ی صحابه وجود داشت، دیگر احتیاجی به اختیار و اجماع امّت و بیعت‌شان نبود.
- ۷- آن تمکّنی که از دین مورد رضایت در این آیه مراد خداوند است، همانی است که قرار است: «... لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ...»؛ [التوبه، ۳۳] یعنی: «... تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند ...». تمکّنی در این حد، نه آن روز اتفاق افتاد و نه امروز محقق است! بلکه در روزی اتفاق خواهد افتاد که: "يَمْلأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِّئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا".

۸- معلوم است که تبدیل خوف به امن، مگر در بعضی مواقع بر عوم حاصل نیست.

۹- براساس این که فرموده: «... يَعْدُونَ لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...»، بر کسی پوشیده نیست که مسلمانان در مقایسه با کافران، اندکند و معنای آیه نمی‌تواند صحیح باشد آلا به خلاف و امامت مهدی که اجماع امت بر وجود چنین شخصی اجماع دارند و البته در تعیین مصدق آن اختلاف دارند.

۱۰- سپس به ذکر روایاتی از پیامبر اکرم ﷺ، درباره‌ی آمدن مهدی ؑ خصوصاً حدیث جابر - به تفصیل - می‌پردازد و در انتها چنین می‌گوید: «و اخبار از این معنی بسیار است».

با این تفاصیل، روشن است که ابوالفتوح، آیه استخلاف را درباره‌ی امام مهدی ؑ و یاران آن حضرت دانسته و در این باب سخن خویش را به استدلالاتی مدلل ساخته است.

۵- خطای برقوعی در تعیین وجه شبیه در "کما استخلفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ"

برقوعی در بخشی دیگر، در یافتن "وجه شبیه" می‌نویسد: (سخن شیخ طوسی درست است و آیه خطاب به حاضرین زمان رسول خدا ﷺ است به دلیل «منکم» از شما، که در آیه آمده است و این که فرموده «کما استخلفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» یعنی همانطور که مردم مؤمن پیش از ایشان در قسمتی از این زمین خلاف نمودند نه همه زمین، ایشان نیز در این سرزمین و نه سراسر زمین، خلافت و تمکن می‌یابند و این وعده تحقق یافت و مسلمین زمان رسول خدا که واقعاً ایمان داشتند و طبق اوامر خدا کارهای شایسته می‌کردند سرزمین کفار و مشرکین به دست ایشان افتاد و جانشین آن‌ها شدند و در اجرای مراسم دینی بدون خوف تمکن یافتند». (برقوعی، بررسی علمی در احادیث مهدی، باب الآیات المأوله بقیام القائم، ص ۱۸۱)

در پاسخ باید گفت، تشبيه از نظر بлагت مراتبی دارد که به ترتیب از مرتبه ضعیف به قوى ذكر می‌شوند:

۱. تمام ارکان تشبيه (مشبه، مشبه به، وجه شبیه و ادات تشبيه) ذکر شود؛ مانند: «زید كالاسد في الشجاعة» این نوع تشبيه از نظر بлагت، ضعیف‌ترین انواع تشبيه است.

۲. ترک ادات تشییه و ذکر مشبیه، مشبیه به و وجه شبیه. مانند: «زید اسد فی الشجاعۃ».

در این تشییه، مقداری بلاغت و مبالغه وجود دارد که از مرتبه اول قوی تر است.

۳. ترک وجه شبیه؛ مانند: «زید کالا اسد» که در آن نوعی مبالغه و قوت هست که از مرتبه

دوم قوی تر است؛ زیرا حذف وجه شبیه در ظاهر عمومی تر است.

۴. ترک ادات تشییه و وجه شبیه؛ مانند: «زید اسد». این تشییه از قوی ترین انواع تشییه

است؛ زیرا مزایای نوع دوم و سوم در آن نهفته است.

پس برترین مرتبه تشییه در بلاغت، ترک وجه شبیه و ادات تشییه است که به آن «تشییه

بلیغ» نیز می‌گویند؛ مانند: «... وَ أَزْوَاجُهُ أَمَّهَا تُهُمْ ...» (الاحزاب، ۶) و «... وَ سِرَاجًا مُنِيرًا».

(الاحزاب، ۴۶)، (عبدالقادر، ۸؛ زرکشی، ۴۲۴/۳ و ۴۱۸)

در آیه مورد بحث نیز، وجه شبیه در "نفس استخلاف" است و نه در "سرزمین" یا

بخشی از آن. برای نمونه در آیه‌ی «إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْ

فِرْعَوْنَ رَسُولًا»؛ (المزمّل، ۱۵) یعنی: «ما پیامبری که گواه بر [اعمال] شماست، به سویتان

فرستادیم، همان‌گونه که به سوی فرعون، رسولی فرستادیم»، می‌فرماید ما رسول خدا را به

سوی شما [مردمانِ عصر نزول] فرستادیم، همان‌گونه که به سوی فرعون رسولی گسیل

کردیم! آیا منظور از "کما" شباخت مردمانِ عصر نزول با فرعون است و یا منظور، نفسِ

ارسال رسول می‌باشد؟!

۵. ادعای تحقق "تمکن بدون خوف"

بر قعی در این نوشتار، مدعاً است که خلفای بعد از رسول اکرم ﷺ که واقعاً ایمان

داشتند و طبق اوامر خدا کارهای شایسته می‌کردند، سرزمین کفار و مشرکین به دست

ایشان افتاد و جانشین آن‌ها شدند و در اجرای مراسم دینی بدون خوف تمکن یافتند!

(همانجا، ۱۸۱)

علی‌رغم ادعای بر قعی، آن‌چه از تاریخ خلفاً به دست می‌آید، امنیت و عدم وجود خوف در

آن روزگار نیست. به گواه تاریخ، ابوبکر در بد و خلافت - در سال‌های ۱۱ و ۱۲ هجری

قمری-، با چند بحران روبرو شد. ظهور متنبیان [مدّعیان پیامبری] نظیر طلیحه اسدی و مُسیلمه، سریچی تعدادی از قبائل از پرداخت زکات با انگیزه‌هایی گوناگون و نیز مواجهه با گروه‌هایی معتقد بودند اهل بیت پیامبر باید جانشین ایشان گردند و زکات را باید به آن‌ها داد. خلیفه همه این گروه‌ها را مرتد - اهل رده - دانست و با آنان وارد جنگ شد. این جنگ‌ها، بخش‌های مختلف سرزمین اسلامی از مدینه تا یمن، بحرین و یمامه را در بر گرفت. (مقدسی، ۱۵۲/۵).

دوران خلفای پس از او نیز، سراسر امنیت و آسودگی نبوده است. امام صادق علیه السلام ضمن سخنانی به مفضل، چنین استدلال می‌فرمایند: «... مفضل گوید: گفتم ای فرزند رسول خدا! این نواصی می‌پندارند که این آیه (یعنی آیه ۵۵ سوره نور) در شأن ابو بکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام نازل شده است، فرمود: خداوند قلوب نواصی را هدایت نمی‌کند، چه زمانی دینی که خدا و رسولش از آن خشنود بوده‌اند ممکن و استوار و برقرار بوده و امنیت در میان امت منتشر و خوف از قلوبشان رخت برپسته و شک از سینه‌های آنها مرتفع شده است؟ آیا در عهد آن خلفای سه‌گانه؟ یا در عهد علی علیه السلام که مسلمین مرتد شدند و فتنه‌هایی برپا شد و جنگ‌هایی بین مسلمین و کفار به وقوع پیوست؟...». ^۱ (صدقه، ۲-۳۵۶-۳۵۷)

نتایج مقاله

۱- برگعی تأویل آیه ۵۵ از سوره‌ی نور را به امام مهدی علیه السلام تفسیر به رأی می‌داند و ضمیر "کم" در عبارت "وَعَذَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ" را خطاب به حاضرین زمان رسول اکرم علیه السلام کرده و غیر این نظر را مردود می‌شمارد. حال آن‌که ادله‌ی او بر رد نظریات دیگر کفايت نمی‌کند.

۱. «...قَالَ الْمُفَضَّلُ فَقُلْتُ يَا أَبْنَى رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ هَذِهِ النَّوَاصِبَ تَرْعَمُ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَّلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ وَعَمَرَ وَعُثْمَانَ وَعَلَىٰ، فَقَالَ: لَا يَهُدِي اللَّهُ قُلُوبَ النَّاسِ! مَنْتَ كَانَ الدِّينُ الَّذِي ارْتَضَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مُتَمَكِّنًا بِإِنْتِشَارِ الْأَمْنِ فِي الْأُمَّةِ وَذَهَابِ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهَا وَارْتِفَاعِ الشَّكْرِ مِنْ صُدُورِهَا فِي عَهْدٍ وَاحِدٍ مِنْ هُوَ لَا يَرَى وَفِي هَعْدٍ عَلَيِّ عَلِيهِ السَّلَامُ مَعَ ارْتِدَادِ الْمُسْلِمِينَ وَالْفَتَنِ الَّتِي تُثُورُ فِي أَيَّامِهِمْ وَالْحُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ تَتَشَبَّهُ بَيْنَ الْكُفَّارِ وَبَيْنَهُمْ...».

۲- بر قعی معانی مختلف از واژه‌ی "خلف" را در هم آمیخته و بدین ترتیب معنای واژه‌ی "استخلاف" در آیه را از موضع اصلی آن کنار می‌گذارد. این در حالی است که لغویون، از این واژه، معنای جعل خلیفه را دریافت‌هند.

۳- بر قعی برای اثبات سخن خویش، کلام شیخ طوسی در تبیان را وارونه جلوه داده و شیخ را با خود هم نظر می‌داند. با تنتّع در تبیان و نیز دیگر آثار شیخ طوسی پیرامون آیه‌ی مذکور، معلوم می‌شود که نه تنها شیخ چنین مقصودی اراده نکرده، بلکه با مخالفان تأویل آیه به مهدی ﷺ، احتجاج می‌کند.

۴- بر قعی هم‌چنین طبرسی در مجمع‌البيان و نیز ابوالفتوح رازی در روح‌الجنان را موافقان بر نظر خویش معرفی می‌کند. این در حالی است که طبرسی، اتفاق ائمه‌ی شیعه را بر ارتباط آیه با قیام حضرت مهدی اعلام می‌کند و ابوالفتوح نیز به تفصیل، همین معنا را استدلال کرده است.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم
۲. آلوسی، محمود بن عبدالله؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی؛ علی عبدالباری عطیه؛ مصحح؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد؛ تفسیر القرآن العظیم؛ ریاض: مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ق.
۴. ابن فارس، احمد؛ معجم مقایس‌اللغة؛ به تحقیق محمد هارون عبدالسلام؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۵. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن؛ به تصحیح محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح؛ محقق؛ مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۴۰۸ق.
۶. اشکوری، محمد بن علی؛ تفسیر شریف لاهیجی؛ تهران: دفتر نشر داد، ۱۳۷۱ش.
۷. برگی، ابوالفضل؛ بررسی علمی در احادیث مهدی؛ بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
۸. همو؛ عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول [بت شکن]؛ بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
۹. بصیرت‌منش، حبیب؛ علیا و رزیم رضا شاه؛ تهران: عروج، ۱۳۷۷ش.
۱۰. زرکشی، بدرا الدین؛ البرهان فی علوم القرآن؛ تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم محقق؛ قاهره: دار إحياء الكتب العربية عیسی البابی الحلی و شرکائه، ۱۳۷۴ش.
۱۱. زمخشri، محمود بن عمر؛ الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل فی وجوه التأویل، تحقیق مصطفی حسین احمد؛ بیروت: دارالکتاب العربیه، ۱۴۰۷ق.
۱۲. شاه عبدالعظیمی، حسین؛ تفسیر اثنی عشری؛ تهران: میقات، ۱۳۶۳ش.
۱۳. صدوق، محمد بن علی؛ کمال الدین و تمام النعمة؛ تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری؛ تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵.
۱۴. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ المیران فی تفسیر القرآن؛ بیروت: مؤسسه الأعلمی للطبعات، ۱۳۹۰ق.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۱۶. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار إحياء التراث العربي، بی‌تا.
۱۷. همو، تلخیص الشافی (ج ۳)، قم: محبین، ۱۳۸۲ش.
۱۸. همو، به تحقیق عباد الله تهرانی و علی احمد ناصح؛ قم: دار المعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ق.
۱۹. همو، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد. بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق.
۲۰. عبدالقدار، حسین؛ القرآن و الصورة البیانیه؛ بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۵ق.
۲۱. غازی عنایه، حسین؛ أسباب النزول القرآني؛ بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۱ق.
۲۲. فخررازی، محمد بن عمر؛ التفسیرالکبیر؛ بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۲۰ق.
۲۳. فیومی، احمد بن محمد؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير؛ بیروت: مکتبه العلمیه، ۲۰۱۰م.

۲۴. فاسمی، جمال الدین؛ تفسیر القاسمی المسمی محسن التأویل؛ محمد باسل عیون سود؛ محقق؛ بیروت: دار الكتب العلمیة (منشورات محمد علی بیضون)، ۱۴۱۸.
۲۵. قبیسی عاملی، محمدحسن؛ البيان الصافی لکلام الله الوافی؛ بیروت: مؤسسة البلاع، بی تا.
۲۶. قرشی بنایی، علی اکبر؛ تفسیر احسن الحديث؛ تهران: بنیاد بعثت (مرکز چاپ و نشر)، ۱۳۷۵ ش.
۲۷. کوفی، فرات بن ابراهیم؛ تفسیر فرات الکوفی؛ تهران: وزارت الثقافة و الإرشاد الإسلامي (مؤسسة الطبع و النشر)، ۱۴۱۰ق.
۲۸. مقدسی، مظہر بن طاهر؛ البدء و التاریخ؛ بی جا: مکتبه الثقافہ الدينيہ، بی تا.
۲۹. مهدی نژاد، سمیرا (و دیگران)؛ جرایی تعییر «بعثت» برای قیام حضرت مهدی عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف در روایات فریقین؛ مجله حدیث پژوهی؛ شماره ۴، ۲۲۸ تا ۱۹۹، ۱۳۹۴ ش.
۳۰. نحاس، احمد بن محمد؛ اعراب القرآن؛ بیروت: دارالکتب العلمیة (منشورات محمد علی بیضون)، ۱۴۲۱.
۳۱. واحدی، علی بن احمد؛ اسیاب نزول القرآن؛ بیروت: دار الكتب العلمیة، ۱۴۱۱.
۳۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربي. بی تا.

